مجلهٔ
ایران شناسی
ویژهٔ پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

سال هشتم، شمارهٔ ۳
پائیز ۱۳۷۵ (۱۹۹۶م.)

بر آذربایجان چه گذشت؟

به مناسبت پنجاهمین سال نجات آذربایجان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان (۲۱ آذر ۱۳۲٤ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵)، به رهبری سید جعفر جوادزاده (پیشه وری) - در زمان اشغال شمال ایران به توسط ارتش سرخ و با حمایت مستقیم دولت شوروی - آخرین کوشش علنی روسها برای دست یافتن به بخشی از سرزمین ایران بود که خوشبختانه با ناکامی و شکستی مفتضحانه روبرو گردید. ولی این شکست، به هیچ وجه نشانهٔ آن نیست که روسها از آن تاریخ به بعد از فکر دست اندازی به ایران منصرف گردیده اند، زیرا مرور اجمالی تاریخ ایران ثابت می کند که روسها از اواسط قرن سوم هجری/ نهم میلادی به بعد هرگز از فکر تجاوز به ایران غافل نبوده اند. اگر کسی گمان می برد که با فروپاشی اتحاد شوروی سابق و استقلال «جمهوری آذربایجان» در اجرای این برنامه تغییری به وجود آمده است، بی تردید در اشتباه است. بدین جهت بد

نیست پیش از آن که غائلهٔ آذربایجان را در ۵۰ سال پیش مورد بررسی قرار بدهیم، نخست به روابط ایران و روس از گذشته های دور تا پنجاه سال پیش نظری بیفکنیم.

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان نخستین و دومین حملهٔ روسها را از راه دریا در سالهای ۲۶۶-۲۶۷ و ۲۹۸ هـ. ق. به طبرستان ثبت کرده است.[1] ظاهراً این دو حمله از سوی دولت روسیه طرح ریزی نشده بوده است و فقط گروهی از روسان برای غارت و غنیمت، رنج این دو سفر دریایی را بر خود هموار کرده بودند. حملهٔ سوم در سال ۳۰۱ صورت گرفته است و ابن اسفندیار و مسعودی در مروج الذهب به شرح از آن یاد کرده اند که روسان با پانصد کشتی که بر هر یک از آنها صد تن سوار بودند بر طبرستان و گیلان و اران و آذربایجان حمله آوردند، همه جا را به آتش کشیدند، زنان و بچگان را به اسیری بردند، و اموال مردم را غارت کردند. حملهٔ چهارم روسها به روایت ابن اثیر در الکامل فی التاریخ در سال ۳۳۲ (و به روایت احمد کسروی در شهریاران گمنام: در سال ۳۳۳-۳۳۴)[2] روی داد که باز از راه دریا به آذربایجان و اران تاختند و عدهٔ زیادی را کشتند. حملهٔ پنجم آنها در سال ۵۷۰ یا ۵۷۱ با یاری قوم خزر - که روسها به تازگی بر آنان چیره شده بودند - به اران صورت گرفت که شروانشاه آنان را هزیمت داد. خاقانی در دو قصیدهٔ خود به این حادثه اشاره کرده است از جمله در این بیتها:

در جزیره رانده یک دریا ز خون روسیان   موج از آن دریای خون کوه کلان انگیخته...

از سر کفار روس انگیخته گردی چنانک   از سران روم شاه الب ارسلان انگیخته...

وی در اشعار خود از روسها با الفاظ «دیولشکران» و «دیوان روس» و غیره یاد کرده است.

این حمله ها و کشتارها مربوط به دورانی ست که هنوز ایران و روس با هم روابط سیاسی نداشتند. اما در سال ۹۹۷ در عهد شاه عباس اول روابط سیاسی دو کشور برقرار شد، و از آن پس با وجود روابط سیاسی، روسها همچنان آنی از تجاوز به ایران غافل نبوده اند، چنان که در همین دورهٔ شاه عباس اول همچنان که با دولت ایران روابط سیاسی داشتند با گیلان و خان احمدخان گیلانی فرمانروای آن سرزمین نیز به طور جداگانه رابطه برقرار کرده بودند. که البته شاه عباس طومار حکومت خانِ گیلانیِ متمرّد را درهم نوردید. از زمان شاه سلطان حسین صفوی و ضعف حکومت ایران، پتر کبیر به اصطلاح شمشیر خود را از رو بست و در سال ۱۱۳۴ با سپاهی عظیم به سوی ایران حرکت کرد و در حاجی طرخان بیان نامه ای در توجیه حملهٔ خود به قفقاز به زبانهای تاتاری و ترکی و فارسی صادر کرد بدین مضمون که «به مال و شرف ملت روسیه از طرف اشرار تجاوز شده...». وی جداگانه به مقامهای ایرانی نیز پیام فرستاد که اگر یکی از ایالات واقع در ساحل دریای خزر را

به روسیه واگذار کنید، حاضر است برای رفع اغتشاشات داخلی به ایران قشون بفرستد. او سپس باکو را به تصرف آورد بدین بهانه که مقصود از تصرف شهر تنها قلع و قمع یاغیان است! بعد روسیه در سال ۱۱۳۶ عهدنامه ای با دولت عثمانی امضا کرد بدین شرح که هر یک از آن دو دولت بعضی از ایالات ایران را بین خود تقسیم کردند. اما این قرارداد به مرحلهٔ اجرا در نیامد. در این زمان پتر کبیر درگذشت. نادرشاه در پایان سال ۱۱۴۸ روسها و عثمانیان را از ایالات ایران بیرون کرد و به این تجاوزات خاتمه داد.

بعد می رسیم به جنگهای روس و ایران که با امضای قراردادهای خفت بار گلستان (۱۲۲۸هـ ق./ ۱۸۱۳م.) و ترکمانچای (۱۲۴۳/ ۱۸۲۸) هفده ایالت ایران واقع در شمال رود ارس به تصرف روسها درآمد. این حادثه در تاریخ روابط ایران و روس تا دوران حاضر و حتی در آینده از اهمیت خاصی برخوردار است، و ریشهٔ بسیاری از تجاوزات بعدی روسها را در این پیروزی باید جُست. پس از تصرف این ایالات، گروهی از ایرانیان سلطهٔ روسها را نپذیرفتند و زادگاه خود را ترک و به دیگر ایالات ایران کوچ کردند. کسانی را که در ایران با نامهای خانوادگی اردوبادی، گنجه ای، نخجوانی، قره باغی، شیروانی و... می شناسیم همه فرزندان همان افرادی هستند که به سلطهٔ بیگانه تن درندادند. بدین ترتیب بقیهٔ ساکنان آن ایالات - در قفقاز - که ایرانی بودند و به زبانهای مختلف سخن می گفتند و پیرو ادیان و مذاهب مختلف بودند در شمال رود ارس باقی ماندند. در اواخر دوران قاجاریه به علت نابسامانی وضع اقتصادی ایران هر سال دهها هزار تن از ایرانیان بیکار ساکن جنوب رود ارس برای به دست آوردن کار به قفقاز می رفتند.[۳]

پس از تصرف آن هفده ایالت، حوادث زیر نیز در روابط ایران و روسیهٔ تزاری قابل ذکر است. قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذ روس و انگلیس. در دورهٔ محمد علی شاه قاجار، لیاخف روسی فرمانده بریگاد قزاق که ظاهراً در خدمت ایران بود ولی مستقیم از دولت روسیه کسب تکلیف می کرد، مجلس شورای ملی را به توپ بست و مشروطیت نوپای ایران را تعطیل کرد. پس از خلع محمد علی میرزا از سلطنت، روسها وی را با اسلحه و مهمات در نزدیکی استراباد پیاده کردند تا بار دیگر به سلطنت برسد که عملی نشد. اولتیماتوم دولت روسیه به ایران برای اخراج شوستر امریکایی. به دار کشیدن ثقة الاسلام و تنی چند از آزادیخواهان در تبریز. به توپ بستن حرم هشتمین امام شیعیان در مشهد و کشتن بیش از پانصد تن از زائران و غارت دکاکین اطراف حرم مطهر.[۴]

پس از برقراری رژیم کمونیستی در روسیه، لنین درِ باغ سبزی به ایران نشان داد، ولی در سال ۱۲۹۹ کمونیستها جمهوری شوروی گیلان را زیر نظر میرزا کوچک خان به وجود

آوردند که دولتش دیری نپاید.

ناگفته نماند که روسها تا پایان جنگ اول جهانی که دولت عثمانی کشوری نیرومند به حساب می آمد، به مازندران و گیلان چشم طمع دوخته بودند چنان که بارها به این ایالات دست اندازی نمودند، در حالی که آذربایجان را سهم عثمانی تلقی می کردند!، ولی پس از شکست قیام میرزا کوچک خان در گیلان، و شکست دولت عثمانی در جنگ دوم جهانی، روسها به جای مازندران و گیلان، آذربایجان را هدف قرار داده اند.

در دوران رضاشاه پهلوی، با آن که کمونیستها در شمال رود ارس پنهانی به فعالیت علیه ایران مشغول بودند، ولی در ظاهر عملیات خصمانه ای از آنان به چشم نمی خورد. تنها در سال ۱۹۳۸، دولت شوروی آن عده از ایرانیان ساکن قفقاز را که حاضر نشده بودند تابعیت دولت شوروی را بپذیرند به ایران بازگردانید و در بین آنان عوامل و جاسوسان خود را نیز جا زد. این جاسوسان در شهرهای مختلف به کارهای عادی مشغول شدند. چنان که فی المثل یکی از آنها درتهران در کنار کافهٔ فیروز در خیابان نادری «واکسی» بود و دیگری در مشهد دکه ای داشت و به ساختن آلات موسیقی و تعمیر آنها مشغول بود. اما پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران، این افراد با اونیفورم افسری ارتش سرخ در تهران و مشهد دیده شدند. معروفترین این جاسوسان غلام یحیی (معروف به دانشیان) بود که نقش بسیار مهمی در فرقهٔ دموکرات آذربایجان بازی کرد و بعدها نیز در شوروی همهٔ فراریان فرقهٔ دموکرات و توده ای را در زیر نظر داشت.

با این مقدمات، در سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ دولت شوروی و انگلیس، بی اطلاع قبلی از شمال و جنوب به ایران حمله کردند. روسها در استانهای شمالی مستقر گردیدند و انگلیس ها در جنوب. سپس قوای امریکا نیز به آنان پیوستند. رضا شاه پهلوی در آن روزهای تیره، محمد علی فروغی ذکاء الملک را به نخست وزیری برگزید و از سلطنت استعفا داد و با اکثر فرزندانش از سوی قوای اشغالگر انگلستان از ایران تبعید و به جزیرهٔ موریس برده شد. دولت انگلستان که از سیاست رضاشاه ناراضی بود درصدد برآمد یکی از بازماندگان سلسلهٔ قاجار را که در انگلستان به سر می برد به پادشاهی ایران برگزیند. وی سلطان حمید قاجار پسر محمد حسن میرزا ولیعهد احمدشاه قاجار بود،[5] ولی چون وی زبان فارسی نمی دانست و درنیروی دریایی انگلستان خدمت می کرد، سفیر انگلیس در تهران مقامهای دولت انگلستان را از اجرای این برنامه بازداشت، چون پیش بینی می کرد که شورویها با پادشاهی کسی که در نیروی دریایی انگلستان خدمت می کند موافقت نخواهند

کرد. پس این نقشه عملی نشد. به روایتی دیگر در این هنگام، انگلیسها به محمد علی فروغی پیشنهاد کردند رئیس جمهور ایران شود که وی نپذیرفت. آن گاه ناگزیر به پادشاهی ولیعهد ایران، محمد رضا پهلوی که ۲۲ ساله بود تن در دادند. بدین ترتیب سلطنت بر ولیعهد بسیار جوان ایران تحمیل شد، در حالی که وی برای این کار مهم در دوران پدر تجربه ای نیندوخته بود، پادشاهیش مقارن شد با اشغال نظامی ایران، تبعید پدر و افراد خانواده اش، سر برداشتن همهٔ دشمنان پدر، حتی برکشیدگان پدر که اینک در صف مخالفان قرار گرفته بودند. دشواری کار تا بدان جا بود که وقتی قرار شد شاه جدید برای ادای سوگند به مجلس شورای ملی برود - در حالی که دولت از اعضای هیأتهای نمایندگی سیاسی برای حضور در این جلسه دعوت کرده بود - سفیر انگلیس اطلاع داد که در جلسه حاضر نخواهد شد و سفیر شوروی نیز به همتای انگلیسی خود تأسی جُست. پس فروغی و سهیلی طرحی دیگر ریختند و با آن که دعوت نامه برای همه سفارتخانه ها فرستاده شده بود، به بهانه ای دعوت آنان را پس گرفتند، تا عدم حضور سفیران کشورهای اشغالگر در این جلسهٔ رسمی مشکلی بر دیگر مشکلات نیفزاید. بدین ترتیب ادای سوگند پادشاه در مجلس شورای ملی انجام پذیرفت. در آن سالها مشکلات شاه حد و مرزی نداشت. نوشته اند حتی قوام السلطنه چون به نخست وزیری رسید، آن هم با رأی مجلس، از رعایت حداقل احترامات سر باز زد، و به هنگام معرفی هیأت دولت، با لباس معمولی - نه لباس رسمی - به نزد شاه رفت.

پس از اشغال ایران به توسط قوای نظامی بیگانه، ایران با سیاستی واقع بینانه، برای تأمین استقلال خود در آینده، به صف کشورهای متفق (امریکا، انگلستان، شوروی و...) پیوست. از حوادث بسیار مهم این دوران تأسیس حزب تودهٔ ایران است. حزبی که آشکارا عامل اجرای نیات و سیاست شوروی در ایران بود، و عملاً به عنوان «ستون پنجم» شوروی در ایران به فعالیت مشغول بود. این حزب نمایندگانی به مجلس شورای ملی فرستاد، فراکسیونی در مجلس تشکیل داد و در دورهٔ نخست وزیری قوام السلطنه نیز سه وزارتخانه به آن حزب اختصاص داده شد. تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان در سال ۱۳۲۴ به دست پیشه وری نیز نتیجهٔ مستقیم اشغال آذربایجان و دیگر استانهای شمالی ایران به دست ارتش سرخ در سال ۱۳۲۰ است.

برای آن که چگونگی تشکیل حکومت خودمختار تجزیه طلب پیشه وری در آذربایجان و سرانجام آن را مورد بررسی قرار بدهیم، لازم است حوادث ایران را در ارتباط با این

موضوع از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ (از دورهٔ نخست وزیری فروغی تا دورهٔ دوم نخست وزیری قوام السلطنه) به اختصار از نظر بگذرانیم*.[۶]

محمدعلی فروغی (شهریور ۱۳۲۰ - اسفند ۱۳۲۰)

امضای قراردادی در ۱۸ شهریور ۱۳۲۰ بین ایران و شوروی و انگلیس، تحت فشار قوای اشغالگر، که در آن در ضمن تعهدات سنگین ایران نسبت به اشغالگران، انگلیس و روس نیز پذیرفتند قوای خود را در هر موقع که وضعیت نظامی اجازه دهد از خاک ایران بیرون ببرند. در این دوره گروه معروف به ۵۳ نفر که در دورهٔ رضاشاه، در دادگاه غیرنظامی، به زندان محکوم گردیده بودند از زندان آزاد شدند. دولت، انتخابات دورهٔ سیزدهم مجلس شورای ملی را که پیش از شهریور ۱۳۲۰ انجام شده بود به رسمیت شناخت.

علی سهیلی (اسفند ۱۳۲۰- مرداد ۱۳۲۱)

حزب تودهٔ ایران به توسط عده ای از ۵۳ تن که از زندان آزاد شده بودند تشکیل گردید.

احمد قوام (قوام السلطنه) (مرداد ۱۳۲۱- بهمن ۱۳۲۱)**

علی سهیلی (بهمن ۱۳۲۱- فروردین ۱۳۲۳)

کنفرانس تهران با حضور چرچیل و روزولت و استالین در روزهای ۵ تا ۹ آذر ۱۳۲۲ به طور محرمانه و بدون اطلاع قبلی تشکیل گردید و آنان اعلامیه ای در مورد به رسمیت شناختن استقلال و تمامیت ارضی نیز ایران امضا کردند. انتخابات دورهٔ چهاردهم مجلس شورای ملی انجام شد. اعتبارنامهٔ سید جعفر جوادزاده معروف به پیشه وری (کمونیست سرشناس، کمیسر خارجه و داخله در دولت جمهوری شوروی گیلان) به نمایندگی از تبریز در مجلس شورای ملی رد شد.

محمد ساعد مراغه ای (ساعد الوزاره) (فروردین ۱۳۲۳- آذر ۱۳۲۳)

هجوم کردهای مسلح به رضاییه و روستاهای اطراف آن و قتل و غارت مردم. مسافرت هیأت اقتصادی شوروی به ریاست سرکه بی. ای. کافتارادزه معاون وزارت امور خارجه شوروی به تهران به منظور کسب امتیاز نفت شمال. وی به مناطق تحت اشغال ارتش سرخ در ایران نیز سفر کرد. اعضای حزب تودهٔ ایران در موافقت کامل با تقاضای روسها، با حمایت سربازان شوروی در تهران به تظاهرات وسیعی دست زدند. ساعد به کافتارادزه پاسخ منفی داد. احسان طبری تئوریسین حزب توده در همان هنگام نوشت: « به همان ترتیب

* مقصود ذکر اهم اخباری ست که مستقیم یا غیر مستقیم به غائلهٔ آذربایجان مربوط بوده است.

** خبری قابل ذکر نیست.

که ما برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و علیه آن صحبتی نمی کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی نیز از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد». تصویب طرحی که دولت را از هرنوع گفتگو دربارهٔ امتیاز نفت منع می کرد. البته فراکسیون حزب توده به این طرح رأی ممتنع داد.

مرتضی قلی بیات (سهام السلطان) (آذر ۱۳۲۳- اردیبهشت ۱۳۲۴)

کافتارادزه پس از شکست در گرفتن امتیاز نفت شمال به شوروی بازگشت و دولت شوروی طرح دیگری را برای اجرای مقصود خود به موقع اجرا گذاشت. پیشه وری از باکو به تبریز وارد شد. حزب توده با استفاده از حضور ارتش سرخ در تبریز تظاهراتی برپا ساخت که در آن سخنرانان به زبان ترکی با حاضران از «اتحاد زحمتکشان جهان» سخن گفتند.

از این تاریخ، «آذربایجان» مسأله روز ایران شد. در آخرین روزهای سال ۱۳۲۳ که دولت درگیر حوادث آذربایجان بود، آشوب به کردستان هم سرایت کرد.

ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) (اردیبهشت ۱۳۲۴- خرداد ۱۳۲۴)*

محسن صدر (صدر الاشراف) (تیر ۱۳۲۴ - آبان ۱۳۲۴)

قیام افسران خراسان (افسران توده ای) به شکست منجر گردید. پیشه وری در تبریز در یک میتینگ، تنفر از اعمال دولت را به «تهدید به انقلاب» کشاند. کنفرانس مشورتی ۱۱۵ عضو حزب توده از سراسر آذربایجان تصمیم به انتخاب انجمنهای ایالتی و ولایتی «از هر راه ممکن» گرفت. پیشه وری در ملاقات با باقراف دبیر کل کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست آذربایجان شوروی در آن سوی ارس برنامهٔ خود را برای «خودمختاری» آذربایجان به تصویب رسانید. در ۱۲ شهریور، پیشه وری تشکیل فرقهٔ دموکرات آذربایجان را اعلام کرد و دو هفته بعد طی تلگرامی خطاب به اجتماع وزیران خارجهٔ دولتهای پیروز در جنگ «خواستار آزادی برای ملت ایران و خودمختاری برای آذربایجان شد». پیشه وری در همین زمان نوشت: «مردم ما خلق بزرگ و قهرمان است. هیچ شباهتی به مردم تهران و اصفهان و سایر نقاط ایران ندارد [...] فارس نیست و از فارسها فرق دارد». دولت، مهدی فرخ (معتصم السلطنه) را به استانداری آذربایجان برگزید، ولی پیشه وری نامه ای به تمام کنسولگریهای مقیم تبریز فرستاد و «تهدید کرد که اگر پای فرخ به آذربایجان برسد، نخواهد توانست امنیت خارجیان را تضمین کند».

* خبر قابل ذکری نیست.

کنفرانس پوتسدام در ۲ اوت ۱۹۴۵ (۱۲ مرداد ۱۳۲۴) با حضور استالین، ترومن، چرچیل (سپس اتلی) در غرب برلن برگزار گردید و دولتهای شوروی و امریکا و انگلستان موافقت کردند ایران هرچه زودتر از نیروهای متفقین تخلیه شود. دولت ایران نیز یادداشتهایی به دولتهای مذکور تسلیم کرد مبنی بر این که بر طبق پیمان سه کشور طی شش ماه نیروهای خود را از ایران خارج کنند.

ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) (آبان ۱۳۲۴ - بهمن ۱۳۲۴)

نیروهای امریکا ایران را تخلیه کردند. در این دوره حکومتهای خودمختار آذربایجان و کردستان تشکیل گردید. دولت ایران که پیش از این نیز چند بار طی یادداشتهایی خطاب به سفارت شوروی در تهران، از قوای نظامی شوروی که مانع «آزادی عمل ارتش و قوای تأمینیهٔ ایران در استانهای شمالی کشور» گردیده بودند، شکایت کرده بود، بار دیگر در ۲۶ آبان ۱۳۲۴ یادداشتی مفصل به سفارت شوروی فرستاد و از رفتار مأموران حکومت شوروی و ارتش سرخ در ایران رسماً شکایت کرد که از آن جمله بود تسلیح کردها، سفر غیرمجاز کردها به آن سوی ارس، بازجویی دقیق مأمورین شوروی به هنگام رفت و آمد عادی سکنهٔ ایران از مرکز به شهرهای شمالی، عدم موافقت مقامات نظامی شوروی با نقل و انتقال قوای تأمینیه برای حفظ امنیت و آسایش سکنهٔ استانهای شمالی، اختلال در گردش کار ادارات از نبودن استاندار و فرماندار در نقاط شمالی، زیرا آنان برای رفتن به محل مأموریت خود دچار اشکال می‌شدند، دخالت مقامات شوروی در امور قضایی استانهای شمالی به نفع خود، اقدامات دستهٔ دموکرات در میانه و مراغه و خلع سلاح ژاندارمها و جمع آوری عده و مسلح شدن آنها برای حمله به مراغه و تسلیم اسلحه در سراب و.... سپس در این یادداشت تصریح گردیده است «هرگاه دولت شاهنشاهی به علت نداشتن آزادی عمل ارتش و قوای تأمینیه نتواند به جلوگیری از پیش آمدهای نامطلوب مزبور موفق گردد، بدیهی ست آثار ناشیه از آن را حقاً می تواند متوجه مأمورین نظامی شوروی بداند.» در پایان این یادداشت نیز آمده است که فعلاً دو گردان پیاده و یک دسته تانک سبک و یک گروهان ژاندارم با لوازم و مهمات از تهران، قزوین و زنجان به سمت میانه و تبریز اعزام می شود که قوای تأمینیهٔ استانهای سوم و چهارم تقویت شوند.[۷] اما ارتش شوروی این نیرو را در شریف آباد قزوین متوقف ساخت. چند روز بعد سفارت شوروی تمام مفاد یادداشت فوق الذکر را تکذیب کرد، ولی صریحاً اعلام داشت که دولت شوروی با اعزام نیروی نظامی ایران به استانهای شمالی ایران موافق نیست. وزارت امور خارجه به این یادداشت نیز پاسخ داد.[۸]

دکتر رضازاده شفق نمایندهٔ مجلس شورای ملی دربارهٔ دخالت شوروی دادِ سخن داد. او به اظهارات نمایندهٔ شوروی در حضور نمایندگان ۵۱ ملت استناد کرد که گفته بود «تجاوز به حقوق ملتها و تجاوز به استقلال و تمامیت ارضی ملل باید از بین برود» و نیز به گفتهٔ استالین استناد جُست که ما تنها برای شکست آلمان جنگ نمی کنیم بلکه سعی ما برای جلوگیری از اسارت بشر و منع تجاوز به حقوق کشورهاست و.....».[۹]

دولت امریکا یادداشتی راجع به تخلیهٔ ایران ازقوای متفقین به دولتین شوروی و انگلستان ارسال داشت که بر طبق پیمان سه گانه تخلیهٔ ایران را هرچه زودتر آغاز کنند تا قوای انتظامی ایران بتوانند در تمام شهرستانهای کشور انتظامات را برقرار سازند...

در اوائل ماه آذر تلگرامی از طرف فرقهٔ دموکرات آذربایجان خطاب به «پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی» و رونوشت به رئیس مجلس شورای ملی، نخست وزیر، روزنامهٔ ایران ما در هشت ماده به امضای پیشه وری و ۱۴ تن دیگر صادر گردید که در آن عموماً از «ملت آذربایجان» سخن به میان آمده بود و تأیید «تمامیت ارضی ایران» و به کار بردن «زبان آذربایجانی» در دوایر دولتی و تدریس آن در تمام مدارس، با ذکر این موضوع که کنگره «حاضر نیست به هیچ وجه به نزاع و برادرکشی اجازه بدهد، ولی اگر دولت مرکزی بخواهد حق مشروع او را با زور اسلحه و قهر و غلبه از بین ببرد ناچار به هر قیمتی باشد از حقوق خود مدافعه خواهد کرد و تا آخرین نفر در راه تحصیل مختاریت ملی خود مبارزه خواهد کرد».[۱۰]

در این روزها ارسال یادداشتهای اعتراض به سفارت شوروی همچنان ادامه داشت.

پیشه وری در جلسهٔ اول «کنگرهٔ خلق» در تبریز که به توسط حاج عظیم خان، برادر ستارخان گشایش یافت، از همبستگی کامل با ایرانیان و «خودمختاری آذربایجان به عنوان بخشی از ایران» سخن گفت. اما طی هشت روزی که کنگره ادامه داشت نطقهای آتشین سخنرانان که به زبان ترکی ایراد می شد، کنگره را به سوی «انتخاب مجلس ملی آذربایجان» برد.[۱۱] به عقیدهٔ برخی این همان برنامه ای بود که در آن زمان از طرف دولت شوروی در کشورهای اروپای شرقی اجرا می گردید، یعنی کشورهایی که در اشغال ارتش سرخ بودند، با صحنه سازیهایی به جمهوریهای دموکراتیک وابسته به شوروی تبدیل شدند.

در روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ مجلس ملی آذربایجان در تبریز افتتاح شد. جعفر پیشه وری رهبر فرقهٔ دموکرات بر حسب تمایل آن مجلس به نخست وزیری انتخاب گردید و بعد از ظهر همان روز اعضای هیأت دولت خود را برای این وزارتخانه ها معرفی کرد: کشور، قشون ملی،

فلاحت، فرهنگ، صحیّه، مالیه، عدلیه، پست و تلگراف و طرق، تجارت و اقتصاد، تبلیغات، و نیز رئیس کل دیوان تمیز، و دادستان آذربایجان)، دولت پیشه وری وزیر خارجه نداشت چون «وزارت خارجه همان وزارت خارجهٔ ایران است».[۱۲]

بیات استاندار آذربایجان که روز ۷ آذر با هواپیما به محل مأموریت خود عزیمت کرده بود، چون کاری نتوانست انجام دهد در روز ۲۲ آذر به تهران بازگشت. فرماندهٔ لشکر ۳ آذربایجان، سرتیپ درخشانی، با امضای قراردادی با پیشه وری ارتش آذربایجان را به دست متجاسرین سپرد.[۱۳] در روز ۲۲ آذر وزارت خارجهٔ ایران یادداشتی به سفارتخانه های شوروی و انگلیس و امریکا تسلیم کرد و به حضور ارتش بیگانه که موجب اختلال امور مملکت شده اند، با توجه به اعلامیهٔ سه دولت، اعتراض کرد. دولت ایران تصمیم گرفت موضوع آذربایجان را در سازمان ملل متحد مطرح کند. سید حسن تقی زاده برای این مأموریت انتخاب شد. در روز ۲۹ دی رئیس هیأت نمایندگی ایران یادداشتی دربارهٔ این موضوع به شورای امنیت تسلیم کرد.[۱۴]

احمد قوام (قوام السلطنه) (بهمن ۱۳۲۴ تا آذر ۱۳۲۶)

نیروهای انگلیس از ایران خارج شدند. شورای امنیت سازمان ملل متحد در پاسخ شکایت دولت ایران از مداخلات شوروی در ایران توصیه کرد ایران و شوروی از راه «مذاکرهٔ مستقیم» به رفع اختلافهای خود اقدام کنند. قوام در رأس هیأت نمایندگی سیاسی و اقتصادی ایران برای مذاکره با استالین در مورد تخلیهٔ آذربایجان از نیروهای شوروی به مسکو رفت. می نویسند پس از جلسهٔ اول مذاکره با استالین، قوام به حمید سیاح و مجید آهی گفته بود «او همه چیزرو می خواد... همه چیزو!». هنگامی که قوام در مسکو بود زمان خروج نیروهای متفقین از ایران نیز نزدیک می شد. ولی استالین خروج ارتش سرخ را موکول به گرفتن امتیاز نفت شمال و به رسمیت شناختن دولت خودمختار آذربایجان از سوی دولت ایران کرده بود. اما در آخرین روز مذاکرات، استالین تاریخی برای خروج نیروهای روسی اعلام کرد، و تقاضای امتیاز نفت را به پیشنهاد تشکیل شرکت مختلط استخراج و اکتشاف نفت تغییر داد، با ذکر این موضوع که چند روز بعد سفیر جدید شوروی با اختیارات تام برای ادامهٔ مذاکره روانهٔ ایران خواهد شد. سادچیکف سفیر جدید شوروی به ایران آمد. اعلام شد دهم فروردین ۱۳۲۵ تخلیهٔ ایران از ارتش شوروی آغاز خواهد شد. نقش امریکا را در تهدید شوروی برای تخلیهٔ ایران از یاد نباید برد. پس از امضای توافقنامهٔ قوام ـ سادچیکف، به دعوت دولت ایران، پیشه وری در رأس هیأتی از سران فرقهٔ دموکرات از تبریز به تهران وارد شد. پیشه وری پس از ۱۵ روز با دست خالی از تهران به

تبریز بازگشت. سه تن از توده ایها به عضویت کابینهٔ قوام برگزیده شدند. آنان به مدت هفتاد و پنج روز وزیر بهداشت، مسکن، و فرهنگ ایران بودند بی آن که توانسته باشند کاری انجام دهند. قوام در شرایطی که گره کور آذربایجان گشوده نشده بود و اتحادیهٔ عشایر جنوب نیز مشکل بزرگ دیگری برای دولت به وجود آورده بودند، درصدد برآمد که انتخابات دورهٔ پانزدهم مجلس را آغاز کند. پس نیروهای ارتش برای تأمین امنیت انتخابات به سوی آذربایجان روانه شدند. استالین به درخواست سادچیکف، پیشه وری را از مقابله با ارتش بازداشت، به خصوص که پیش از این نیز در توافق با قوام السلطنه «قشون ملی آذربایجان» منحل گردیده بود و دکتر سلام الله جاوید (وزیر کشور دولت پیشه وری) به عنوان استاندار جدید آذربایجان و با فرمان همایونی به تبریز رفته بود. روز بیستم آذر ۱۳۲۵ ارتش ایران وارد تبریز شد. پیشه وری با شعار «اولمک وار دونمک یخدور» (مرگ آری، بازگشت هرگز!)[15] کاری از پیش نبرد. سلام الله جاوید و حاج شبستری رئیس کنگرهٔ خلق آذربایجان در تلگرامهایی خطاب به شاه و قوام استدعا کردند ارتش برادرکشی نکند. قوام پیغام فرستاد «تسلیم شوید. ارتش برای حفظ نظم انتخابات می آید». استالین نیز عکس العملی نشان نداد زیرا نمی خواست با امریکا روبرو گردد. محمد رضا شاه پهلوی به عنوان فرمانده کل قوا وارد آذربایجان شد و مورد استقبال آذربایجانیان قرار گرفت. دولت ایران تنها امتیازی که به پیشه وری و اعضای فرقهٔ دموکرات داد این بود که مانع فرار آنان از ایران به شوروی نخواهد شد. بدین ترتیب حکومت خودمختار آذربایجان که با ارادهٔ دولت بیگانه و به دست عوامل بیگانه و با اسلحهٔ بیگانه و در سایهٔ حمایت بیگانه به وجود آمده بود، هنگامی که دولت بیگانه حمایت خود را از آن دریغ داشت چون شیر برفی آب شد و نه از تاک نشان ماند و نه از تاک نشان! دربارهٔ سرنوشت دموکراتهای فراری به بخش «برگزیده ها» ی این شمارهٔ ایران شناسی مراجعه بفرمایید تا ببینید در بهشت کمونیزم چگونه از آنان استقبال کردند. پس از غائلهٔ آذربایجان، ماجرای کردستان نیز به نقطهٔ پایان خود رسید و رهبران حکومت خودمختار کردستان نیز اعدام شدند.

بسیاری از کسانی که دربارهٔ غائلهٔ آذربایجان کتاب و مقاله نوشته اند عامل اصلی شکست فرقه را شاه، قوام السلطنه، دولت امریکا، یا ... ذکر کرده اند ولی از عامل اصلی که مقاومت مردم آذربایجان بود به ندرت یاد کرده اند. اگر مردم آذربایجان حکومت پیشه وری-غلام یحیی را از جان و دل پذیرفته بودند، کسی را یارای آن نبود که فرقه را شکست بدهد. ولی فرقهٔ دموکرات «مورد نفرت مردم آذربایجان بود. آنان نمی خواستند اوباش فدایی که از شمال ارس آمده بودند بر جان و مال و ناموس آنان حکومت کنند».

نکتهٔ مهم آن است که حتی در این مراحل که همه دریافته بودند روسها را فریب می دهند، حزب توده می پنداشت با طرفداری از قوام می تواند در انتخابات مجلس شورای ملی کرسیهای بیشتری به دست بیاورد بدین جهت دکتر فریدون کشاورز سخنگوی حزب توده گفت «خاتمهٔ مسألهٔ آذربایجان، به نحوی که انجام شد بهتر از عکس آن بود، زیرا هیچ ایرانی وطن پرستی میل نداشت و ندارد که ایران صحنهٔ یک جنگ داخلی و برادرکشی، یا احیاناً وسیله و بهانهٔ ایجاد اختلاف بین دول جهانی شود.» ولی برخلاف انتظار توده ایها، حزب خلق الساعهٔ دموکرات ایرانِ قوام السلطنه در تمام حوزه های انتخاباتی برنده شد. این بار نیز در ایران مطلقاً انتخابات آزادی به عمل نیامد. حزب فرمایشی دموکراتِ جناب اشرف قوام که ناگهان چون قارچ با تشکیلات وسیع و امکانات مالی گسترده تشکیل گردیده بود و مراسم صدمین روز تأسیس خود را نیز با شکوه فراوان برگزار کرده بود، بیست روز پس از افتتاح مجلس پانزدهم، با استعفای هیأت مرکزی آن ناگهان متلاشی گردید. در چنین اوضاع و احوالی هنوز سادچیکف از قوام می خواست که لایحه شرکت مختلط نفت را به مجلس ببرد. ولی با تمهید مقدماتی که به عمل آمده بود طرح قوام-سادچیکف در مورد نفت شمال در مجلس رد شد.[۱۶]

این بود سرگذشت کوشش ناموفق دولت شوروی و وابستگان ایرانی اش برای تجزیهٔ آذربایجان. این گفتار را با طرح دو موضوع دیگر به پایان می رسانیم. یکی این که پیشه وری که بود که ناگهان در افق سیاست ایران ظاهر گردید. دیگر آن که پس از فرار رهبران و اعضای فرقهٔ دموکرات آذربایجان به شوروی در پنجاه سال پیش، دولت شوروی و اینک «جمهوری آذربایجان» نقشهٔ خود را برای تجزیهٔ آذربایجان به چه نحوی تعقیب می کنند.

پیشه وری که بود؟

در همان زمان که آذربایجان مسأله روز ایران شده بود کمتر کسی و از جمله جوانانی در سن و سال نویسندهٔ این سطور چیزی از گذشتهٔ پیشه وری می دانستند. حداکثر می پنداشتیم او هم یکی از توده ایهاست. ولی در سالهای بعد به خصوص پس از فروپاشی شوروی که امکان دسترسی به اسناد درجهٔ اول در باکو و مسکو و... برای محققان فراهم آمد، معلوم شد وابستگی پیشه وری به شوروی به مراتب از اکثر رهبران حزب توده بیشتر بوده است. سابقهٔ این موضوع برمی گردد به جنگ جهانی اول. در سال ۱۹۱۷ حزبی به نام عدالت در باکو تشکیل شده بود. سردبیری روزنامهٔ حرّیت ارگان رسمی آن حزب از سال ۱۲۹۸ تا خرداد ۱۲۹۹ با پیشه وری بود که در آن مقاله هایی به زبان ترکی - و گاهی به زبان

فارسی – منتشر می گردید. نوشته اند که بعضی از رهبران حزب عدالت در عین حال عضو حزب سوسیال دموکرات روسیه نیز بودند. در سال ۱۲۹۸ پیشه وری به عنوان یکی از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب عدالت انتخاب گردید. در اواخر سال ۱۲۹۸ بر طبق تصمیم ششمین کنفرانس حزب کمونیست (بلشویکی) شوروی، تمام سازمانهای سیاسی و ملی و احزاب در قلمرو شوروی تعطیل و در حزب کمونیست هر منطقه ادغام گردیدند. پس حزب کمونیست آذربایجان تکالیف حزب عدالت و دیگر احزاب و سازمانهای محلی را به عهده گرفت. در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۲۹۹ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران، برای انجام کارهای مقدماتی کنگره ای که قرار بود در بندر انزلی (بندر پهلوی بعد) تشکیل شود، سی نفر از فعالین حزبی را زیر نظر جعفر جوادزاده (معروف به پیشه وری) و سلطان زاده به انزلی فرستاد. در ۲ تیرماه ۱۲۹۹ پس از اشغال بندر انزلی از طرف ارتش سرخ به بهانهٔ تعقیب روسهای سفید، کنگرهٔ حزب عدالت در انزلی تشکیل شد و نام حزب عدالت به حزب کمونیست ایران تغییر داده شد. در هیأت رئیسهٔ این حزب نام پیشه وری به چشم می خورد. او در این کنگره دربارهٔ مطبوعات حزبی سخن گفت. بعد به تهران اعزام شد تا در آن جا سازمان محلی به وجود بیاورد. ازسوی دیگر بر حسب توافقی که بین سران جنگل و رهبری حزب عدالت و نمایندگان حزب کمونیست و دولت شوروی به عمل آمده بود، در رشت کمیته ای به نام «کمیتهٔ انقلاب» تشکیل شد و این کمیته زمام امور انقلاب جنگل را در دست گرفت. هیأت دولت انقلابی در ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ معرفی شدند. میرزا کوچک خان سرکمیسر و کمیسر جنگ بود و «سید جعفر» (پیشه وری) کمیسر خارجه. روزنامهٔ کمونیست به عنوان ارگان حزب کمونیست ایران در رشت به سردبیری سید جعفر جوادزاده (پیشه وری) انتشار یافت. پس از عقب نشینی میرزا کوچک خان از رشت، کمیته ای مرکب از هشت تن از اعضای حزب کمونیست تشکیل شد که یکی از آنان پیشه وری بود. وی در حکومت جدید انقلابی سمت کمیسر داخله داشت. جوادزاده (پیشه وری) در کنگرهٔ سوم بین الملل کمونیستی به عنوان نمایندهٔ حزب کمونیست ایران در تشریح اوضاع ایران سخن گفت. در ۵ بهمن ۱۳۰۰ در جلسه ای که در باکو تشکیل گردید، باز جوادزاده (پیشه وری) در کمیتهٔ مرکزی جدید حزب عضویت داشت. بدین ترتیب پیشه وری یکی از کهنه کمونیستهای ایرانی بود که در شمال ارس تربیت شده بود و در جمهوری شوروی گیلان دو بار به وزارت رسیده بود.[۱۷] وی در دورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی مدتی دراز زندانی گردید و سپس به کاشان تبعید شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ او نیز به مانند گروه ۵۳ نفر از زندان آزاد گردید. مدتی روزنامه ای به نام آژیر منتشر می کرد. و چنان که گفتیم به نمایندگی مجلس

شورای ملی از تبریز انتخاب شد، و اعتبارنامه اش - یقیناً به سبب فعالیتهای کمونیستی سابق او- رد شد. در دوران اشغال شمال ایران به توسط ارتش سرخ، دولت شوروی با توجه به سوابق کمونیستی وی، او را برای تجزیهٔ ایران برگزید، شاید پیشه وری بهترین انتخاب آنان بود، ولی مُرد، تنها یک سال کرّ و فرّی داشت، و هنگامی که منافع دولت شوروی ایجاب کرد، آن دولت، او و یارانش را به چیزی نگرفت و همه را فدای منافع خود کرد و تنها به آنان این فرصت را داد که با موافقت ضمنی دولت ایران از مرز ارس بگریزند و به خاک شوروی پناه ببرند، که چنین شد. پیشه وری در سال ۱۳۲۶ در تصادف اتومبیل در گنجه درگذشت.

درضمن برای آن که با خلقیات پیشه وری نیز آشنا شویم آنچه را که ابوالحسن تفرشیان یکی از افسران قیام خراسان و فرقهٔ دموکرات آذربایجان نوشته است نقل می کنیم:

> حتی خود پیشه وری گاهی مرتکب کارهای عجیب و غریبی به خصوص در ارتش می شد. شاید هنوز به ارتش منظم اعتقاد نداشت و برای فداییان مسلح که در یک زمان خاص به هیجان آمده و کارهایی کرده بودند ارزش قائل بود.
>
> یادم هست یک بار پیشه وری برای سرکشی به سربازخانه آمد. در موقع ورود او، افسر نگهبان ستوان یک دیانت، در آشپزخانه ناظر تقسیم غذا بود. پیشه وری او را احضار می کند و ایراد می گیرد که چرا در دفتر نگهبانی و پشت میزش نیست. افسر نگهبان توضیح می دهد که نباید او همیشه پشت میزش باشد، او موظف است که در تمام امور و از آن جمله در تقسیم غذا نظارت کند. پیشه وری از «گستاخی» او عصبانی می شود و به سربازها دستور می دهد او را کتک بزنند، سربازها تردید می کنند و حاضر نمی شوند افسر خود را کتک بزنند؛ [پیشه وری] به اسکورتهای خود دستور می دهد، فداییان اسکورت افسر مزبور را کتک می زنند.
>
> افسران به عنوان اعتراض به عمل پیشه وری چند ساعتی خدمتشان را ترک کردند ولی از آن جایی که معتقد بودند در این موقعیت اعتصاب برای ارتش ملی زیان آور است خیلی زود به سر کارشان برگشتند ولی اعتراضشان باقی بود. پیشه وری هم برای این که از افسران دلجویی کرده باشد بعدها اقداماتی کرد...[۱۸]

ادامهٔ سیاست روسها برای تصرف آذربایجان

دیدیم که روسها برای دست اندازی به ایران تا پایان جنگهای ایران و روس به نیروی نظامی متوسل می شدند. ولی از زمان برقراری حکومت کمونیستی در آن کشور شیوهٔ کار آنان نیز تغییر کرد. چنان که در واقعهٔ جنگل تنها با اعزام کمونیستهای ایرانی تربیت شده در قفقاز و سپردن پستهایی در دولت انقلابی جمهوری شوروی گیلان به آنان درصدد تجزیهٔ

گیلان برآمدند که ناموفق ماند.

رژیم کمونیستی چون بر قفقاز مسلط گردید، نام آذربایجان را که کمی پیشتر ترکان عثمانی به بخشی از قفقاز (اران یا آران سابق) داده بودند، نام رسمی جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان قرار داد. و آن گاه عالمان روسی و قفقازی مأموریت یافتند شناسنامه ای کهن برای این آذربایجان نوظهور بنویسند. حاصل پژوهش دسته جمعی دانشمندان شوروی این کشف بزرگ تاریخی و جغرافیایی بود: آذربایجان تا پیش از امضای قراردادهای گلستان و ترکمانچای مملکت واحدی بوده که بر اثر آن قراردادها به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده است. آنان این جعلیات را در تمام آثار خود نوشتند و این دروغها را حتی به مؤلفان قرون پیش نیز نسبت دادند.[19] در حالی در همان آغاز کار، آکادمیسین بارتولد که مدتی از عمرش را در وزارت امور خارجهٔ روسیه گذرانیده بود به صراحت نوشت که شوروی به دلایل سیاسی نام آذربایجان را برای بخشی از قفقاز برگزیده است:

> نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان [= آذربایجان شوروی] از آن جهت انتخاب شد که گمان می رفت با برقراری جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یکی شوند.[20]

وی دربارهٔ نام صحیح آذربایجان شوروی نیز نوشت:

> هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان [شوروی] را شامل شود، در آن صورت می توان نام اران را برگزید.[21]

تا پایان غائلهٔ آذربایجان، تووده ایها و اعضای فرقهٔ دموکرات از دو آذربایجان سخن نمی گفتند، ولی وقتی فراریان به باکو رسیدند، ماسک از چهره برگرفتند و نه تنها وجود دو آذربایجان شمالی و جنوبی را مورد تأیید قرار دادند، بلکه افزودند آذربایجان جنوبی جزء لاینفک آذربایجان شمالی ست. از جمله در این تلگرام:

> پدر عزیز و مهربان میرجعفر باقراف!
>
> خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی ست، مانند همهٔ خلقهای جهان چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است.[22]

موضوع دیگری که علمای روسی و قفقازی در آثار خود مطرح و تبلیغ کردند این است که ساکنان آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی و آسیای صغیر (ترکیه) همه «ترک» بوده اند و اینک نیز همه «ترک» اند. در حالی که اسناد معتبر تاریخی بر بطلان این نظریه گواهی می دهند. زیرا قبایل مختلف ترک از اواخر قرن ٤ و اوایل قرن ۵ هجری قمری نخست به ماوراءالنهر و سپس به خراسان و دیگر نواحی ایران کوچ کردند. ابن اثیر

تعداد آنان را در آذربایجان دو هزار «چادر» ذکر می کند به حساب تقریبی هفت نفر در هر چادر، که گروهی از آنان نیز به دیگر نواحی ایران کوچیدند. بر اساس تئوری این علما، ساکنان آذربایجان ایران از زمانهای بسیار کهن ترک بوده اند و همیشه به زبان ترکی سخن می گفته اند! این نظریه نیز پایه و اساسی ندارد. ساکنان آذربایجان تا حدود قرن ۹ و ۱۰ هجری به لهجهٔ آذری - یکی از لهجه های ایرانی - سخن می گفته اند. از آن زمان به بعد زبانشان به ترکی تغییر یافته است و چند قرن است که به ترکی سخن می گویند. آثار فولکلوریک و ادبی نیز به زبان ترکی دارند. این علما حتی اعلام کردند که شاعرانی چون نظامی گنجوی و مولانا جلال الدین، خاقانی شروانی نیز همه ترک بوده اند![۲۳] و چون این موضوع، ادعای صد در صد نادرستی بود و ظاهراً گوش محققان واقعی شوروی هم به آن بدهکار نبود، دست به دامن استالین شدند و استالین در مصاحبه ای که متن آن در روزنامهٔ پراودا در تاریخ ۳ آوریل ۱۹۳۹ منتشر گردید، ادعا کرد که نظامی گنجوی آثاری به ترکی هم دارد! و کلاً متعلق به ایران نیست. این است متن مصاحبه:

رفیق استالین ضمن مصاحبه با نویسندگان دربارهٔ شاعر آذربایجان، نظامی سخن می گفتند و قطعاتی از آثار او را در میان می گذاشتند تا به وسیلهٔ سخنان شاعر این نظریه را رد کنند که گویا شاعر بزرگ برادران ما، آذربایجانیها را باید به ادبیات ایران تقدیم نمود فقط به آن دلیل که شاعر قسمت بزرگ آثار خود را به زبان فارسی نوشته بود.[۲۴]

پس چون، استالین چنین سخنان دُربار و محققانه ای بر زبان آورد، همه گفتند صواب است صواب است صواب. و میر جعفر باقراف و مأمورانش بر قامت نظامی گنجوی پارسی سرای - که برخلاف نظر استالین یک بیت ترکی هم نسروده است - جامهٔ ترکانه پوشانیدند و آذربایجان شوروی را نظامی باران کردند، از میدان و خیابان و پارک و موزه و... همه به نام نظامی، و نصب مجسمهٔ نظامی در گوشه و کنار آن جمهوری. چند سال پیش هم دکتر جواد هیئت در همین موضوع، ادعایی عجیب تر کرد و نوشت:

در زمان سلاجقه، زبان فارسی، زبان رسمی ایران و آسیای صغیر شد و ترک زبانان اکثراً آثار خود را به فارسی نوشتند و در این زبان آثاری مانند مثنوی مولوی و دیوان غزلیات شمس و امثال آنها آفریدند.[۲۵]

و دیگری نوشت «پارسیگویی نظامی، منافی ترک بودن او نیست».[۲۶] سخنان استالین و این محققان ضرب المثلی قدیمی را که در سالهای اخیر کمتر به کار می رود فرا یاد می آورد که، وقتی سخنی سخت بی پایه و سست می شنیدند، می گفتند از شنیدن آن «مرغ پخته هم به خنده می افتد.»!

موضوع دیگر نام زبان ساکنان آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان است. نام این زبان تا دورهٔ استالین «ترکی» بود و کسی هم حرفی نداشت. در ایران حتی در سالهای پس از ۱۳۲۰ وقتی از زبان ترکی سخن گفته می شد، می گفتند سه زبان ترکی داریم: ترکی تبریزی، ترکی قفقازی، و ترکی استانبولی. ولی علمای گوش به فرمان استالین به سراغ نام این زبان هم رفتند. دکتر جواد هیئت می نویسد استالین لفظ «ترکی» را خوش نداشت، پس به جای زبان ترکی «زبان آذربایجانجا» به کار برده شد.[۲۷] یکی دیگر از پیروان سخت کوشِ این مکتب نیز می نویسد «شمالی ها» [آذربایجان شوروی] به کلمهٔ ترکی حساسیت داشتند چون با ترکیِ ترکیه مخلوط می شد، پس ترکی را به «آذربایجانجا» و «آذربایجان دیلی» (زبان آذربایجانی)» تغییر دادند تا زبانشان از ترکی ترکیه مشخص گردد.[۲۸] دقیقاً به همین جهت بود که پیشه وری و اعوان و انصارش نیز همه جا از «زبان آذربایجانی» - نه «زبان ترکی» سخن می گفتند، تنها بدین دلیل که استالین «ترکی» را نمی پسندید! بعد «شمالی ها» نام زبانشان را از زبان آذربایجانی، نخست به «ترکی آذری» و سپس به «آذری» تغییر دادند و «جنوبی ها» یِ گوش به فرمانِ «شمال»، اینک همه جا «زبان آذری» را - که «من درآوردی» ست - به جای ترکی به کار می برند، چنان که اینان به تبعیت از شمالی ها ساکنان آذربایجان را نیز «آذری» می خوانند در حالی که آنان را باید آذربایجانی نامید همان طوری که خراسانی می گوییم و کردستانی و کرمانشاهی و خوزستانی و کرمانی و سیستانی. و بدین جهت است که حتی در مطبوعات و رادیوهای برون مرزی نیز از «موسیقی آذری» و «میتینگ آذری ها» سخن به میان می آید. البته ساکنان اران سابق (جمهوری آذربایجان در شمال ارس) حق دارند «اران» و «زبان ترکی» را هر روز به میل و سلیقهٔ این و آن به نامی دیگر بخوانند و آنها را چون مُد لباس تغییر بدهند، ولی چرا «جنوبی ها» در این موارد «حساسیتی» از خود نشان نمی دهند!؟

آن معدود آذربایجانیانِ ایران که پس از پنجاه سال که از غائلهٔ آذربایجان گذشته است هنوز در دام روسها و تبلیغات آنان اسیرند، به یک موضوع بسیار مهم نیز از هم اکنون باید توجه داشته باشند که اگر روزی خدای ناکرده سیاست جهانی بر تشکیل مملکت خیالی بزرگ آذربایجان رای بدهد، آذربایجانیان ایران در آن آذربایجان بزرگ شهروندان درجهٔ دوم به شمار خواهند آمد. زیرا از جمله هموطنان ما قادر نخواهند بود در آن آذربایجان، نه ترکی را به خط سیریلیک بنویسند و بخوانند و نه به خطِ اروپاییِ آتاتورکی. پس حتی برای نوشتن یک تقاضای دوسطری باید دست به دامن «شمالی ها» بشوند. پستهای درجه اول آن آذربایجان بزرگ نیز به آذربایجانیان ایرانی سپرده نخواهد شد. اختیار بیش از ده

میلیون ساکنان آذربایجان ایران همه در دست قفقازیهای شمال رود ارس خواهد بود. به گذشته نظری بیفکنید و ببینید در همین فرقهٔ دموکرات مورد بحث ما در این مقاله، «فدا یان» (قفقازیهای مهاجر) که زیر نظر غلام یحیی کار می کردند از چه امتیازاتی برخوردار بودند و ایرانیان در چه وضعی قرار داشتند. ح. نظری (غازیانی) که خود در خدمت همین فرقهٔ دموکرات کار می کرده است، می نویسد پس از آن که فرقهٔ دموکرات، آذربایجان را در دست گرفت به ما افسران تحصیل کردهٔ دانشکدهٔ افسری دیده فقط یک درجه ترفیع دادند ولی به فدا یان - بر اساس کیفیت رابطهٔ آنان با افسران شوروی - از درجهٔ ستوان دومی تا ژنرالی داده شد.[۲۹]

ابوالحسن تفرشیان از افسران توده ای که در قیام افسران خراسان شرکت داشت و سپس به فرقهٔ دموکرات پیوست و بعد به سراغ ملا مصطفی بارزانی رفت، نیز در این باب می نویسد:

افسران فدایی هیچ کس را قبول نداشتند و مدعی بودند که حکومت را به زور اسلحه گرفته اند. حکومت مال آنهاست و درجه هایشان را در میان خون و انقلاب گرفته اند و طبعاً از بقیه معتبرترند[...] فرقهٔ دموکرات به افسران فارسی - ما را به این نام می شناختند - (فارس افسر لر) یک درجه ترفیع داده بود...

در آن زمان ندانسته و یا از روی بدخواهی تبلیغات شدیدی علیه ما (فارس افسرلر) رواج داشت. حتی در مواردی به روی رفقای ما تیراندازی شد. سرگرد صفوت فرماندهٔ وقت دانشکدهٔ افسری، در محل خدمت کشته شد. سرگرد خلعت بری فرمانده هنگ توپخانه را از پشت به گلوله بستند که خوشبختانه [...] فقط پایش کمی جراحت برداشت.[۳۰]

وی در جای دیگر دربارهٔ فدا یان می نویسد:

رفتار این مهاجرین [=فدا یان] از همان بدو ورود به ایران اثر خوبی در ذهن تودهٔ مردم به جا نگذاشته بود. اینها رفتارشان اوباش منشانه بود و به خصوص از وقتی که در فرقه مسلح هم شده بودند خیلی خشن و به خیال خویش «انقلابی» رفتار می کردند. فرصت طلبان اصلی همینها بودند.[۳۱]

احسان طبری نیز می نویسد:

چیزی که افسران ایرانی، عضو فرقه را در مهاجرت سخت عصبانی و رنجیده می کرد تبلیغ رسمی ملی گرایی بود. در دوران باقراف، وی را «ایکی آذربایجانین واحد آقاسی» یعنی: یگانه پدر دو آذربایجان به اصطلاح شمالی و جنوبی» می خواندند!![۳۲]

در آن موقع احدی جرأت نمی کرد شخصیت و هویت ایرانی خود را نشان دهد، کمترین

کتابخانه مجد تقی تاریخ اسلام و ایران
ماسس ۱۳۷۴

مقاومت به تبعید سیبری منجر می شد.

در ایام مهاجرت و یا فرار فرقه ای ها به شمال رود ارس، حتی مسألهٔ توزیع مسکن و مشاغل ایرانیان نیز در دست غلام یحیی رهبر فدا ییان بود، و وی همه جا «شمالی ها» را به «جنوبی ها» برتری می داد.[۳۳]

آیا مردم شریف و سربلند و با غیرت آذربایجان ایران حاضرند طوق بندگی «شمالی ها» را به گردن بیندازند و به عنوان شهروندان درجهٔ دوم خود و فرزندانشان در آن آذربایجان زندگی بکنند؟ پاسخ این پرسش به یقین منفی ست. به اظهارنظرهای معدودی به اصطلاح روشنفکرنمای آذربایجانی مقیم لوس انجلس، واشنگتن، پاریس، برلین، تورنتو و... توجه نکنید. اینان یا مأمورند یا فریب خورده. به خاطرات همکاران پیشه وری و فرقهٔ دموکرات مراجعه بفرمایید تا ببینید که اکثر قریب به اتفاق آنان می گویند فریب خوردیم.

و اما پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دوران گورباچف، مسألهٔ آذربایجان به صورت دیگری درآمد. در اوایل زمستان ۱۳۶۸ ساکنان آذربایجان شوروی سابق سیمهای خاردار و نشانه های مرزی را از بین بردند و به آب زدند و به آذربایجان ایران آمدند. اینان کار خود را به صورت نمادین وحدت آذربایجان انجام دادند، در حالی که در ایران، دولتیان و مطبوعات وابسته این اقدام حضرات را نشانه ای از «اخوّت اسلامی» دانستند. برخی از استادان دانشگاههای جمهوری اسلامی نیز نامه ای به مقامات دولت شوروی ارسال داشتند و با اشاره به تقسیم کره و ویتنام به دوبخش، و مملکت بزرگ آذربایجان! به دو قسمتِ آذربایجان شمالی و جنوبی از ضرورت پیوستن دو آذربایجان سخن گفتند. مقامهای دولت ایران شعار «آذربایجان بیراولسون...» (آذربایجان یکی شود) را به گستردگی و یکپارچگی این اقوام در خواسته های اسلامی تعبیر کردند. ایلچی بیگ که در آستانهٔ سال ۱۳۷۱ رهبری جمهوری آذربایجان را به دست گرفت، در ضرورت رهایی «آذربایجان جنوبی» از قید ستم ایرانیان سخن گفت. در خرداد ۱۳۷۲ حیدر علی اف رئیس جمهور آذربایجان شد که در رژیم کمونیستی شوروی صاحب مقامهای مهم بود. در دوران ریاست جمهوری او سازمانی به نام «جبههٔ ملی استقلال آذربایجان جنوبی» در آن کشور تشکیل شده است مرکب از گروههایی به نام فدائیان آذربایجان جنوبی، فرقهٔ دموکرات آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی و جبههٔ خلق آذربایجان». و دولت اسلامی هنوز به شیعه بودن اکثریت ساکنان جمهوری آذربایجان دل خوش داشته است.[۳۴]

موضوع قابل توجه دیگر آن است که حیدرعلی اف رئیس جمهور فعلی جمهوری آذربایجان به هنگامی که در رژیم پیشین شوروی صاحب نفوذ و قدرتی بود و چنان که

می دانیم تا معاونت نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی نیز ترقی کرد، از معتقدان جدی وحدت دو آذربایجان! است. او روزی در مصاحبه با خبرنگاران غربی اظهار داشته بود که آذربایجانیهای شوروی «به کمال رشد رسیده اند»، «در حالی که مردم آذربایجان ایران همچنان عقب مانده اند»! او سپس تصریح کرده بود «شخصاً امیدوارم آذربایجانیها در آینده متحد شوند».[٣٥]

در ضمن از یاد نبریم که علاوه بر عمال روسی و قفقازی و یاران معدود ایرانی آنان که سالهاست تنها دربارهٔ بلعیدن آذربایجان ایران، به عنوان لقمهٔ اول، فعالیت می کنند، از چند سال پیش مردِ روسیِ صحیح النسبی نیز به نام ولادیمیر ژیرینووسکی - رهبر حزب لیبرال دموکرات روسیه - برای به دست گرفتن سکان قدرت در روسیهٔ از هم پاشیده شده، برنامهٔ کار خود را بدین شرح اعلام کرده است که در قرن بیست و یکم باید مرزها یمان را گسترش بدهیم. از جمله برنامه های اوست تصرف افغانستان و ایران و ترکیه، که به نظر وی این کشورها چون «نان شیرمالی ست که متعلق به ماست و باید آن را ببلعیم». او راه کار را هم نشان داده است: «ما باید از طریق نابود کردن هویت و تمدنهای ملتهای جنوب [ایران و افغانستان و ترکیه] هدفهای خود را محقق سازیم».[٣٦] ملاحظه می فرمایید که گُل بود و به سبزه نیز آراسته شده است.

البته این موضوع را هم نباید از نظر دور بداریم که از زمان فروپاشی اتحاد شوروی، و باز شدن پای شرکتهای نفتی غربی به جمهوری آذربایجان، نقش شرکتهای نفتی در تعیین سیاست آیندهٔ آن جمهوری عاملی اساسی محسوب خواهد شد.

جلال متینی

پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

١- آنچه دربارهٔ روابط ایران و روس از قرن سوم هجری قمری تا دوران نادرشاه افشار در این مقاله آمده است، همه برگرفته از کتاب تاریخ روابط روس و ایران، نگارش سید محمد علی جمال زاده است (مجموعهٔ انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران، ١٣٧٢). جمال زاده سالها پیش و به هنگامی که مجلهٔ کاوه زیر نظر سید حسن تقی زاده در برلین چاپ می شد به نگارش کتابی دربارهٔ روابط روس و ایران پرداخت که بخش بخش در آن مجله به طبع می رسید. کتاب مورد بحث در حقیقت تجدید طبع آن مقاله هاست. در این مقاله، قصد نویسندهٔ این سطور به هیچ وجه استقصای کامل در باب روابط روس و ایران نیست. به همین ترتیب حوادثی که از دوران نخست وزیری فروغی تا دورهٔ دوم نخست وزیری قوام السلطنه در این مقاله ذکر گردیده فقط اهم اخبار است نه تمام آنها.

٢- احمد کسروی، شهریاران گمنام، بخش نخستین، چاپ دوم، تهران، ١٣٣٥، ص ٦٤-٧٥.

٣- ولادیمیر مینورسکی کنسول سابق روس در تهران تعداد گذرنامه های صادر در شمال ایران (غیر از تهران)

برای قفقاز را از سال ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۳ هـ.ق. ثبت کرده است در سال ۱۲۷۰ تعداد ۱۵۶۱۵ و در سال ۱۲۸۳ تعداد ۵۹۱۲۱ گذرنامه، قریب نود درصد آنها در آذربایجان، صادر گردیده است. به گزارش ایوانف در سال ۱۲۸۳ در شهر باکو هفت هزار کارگر ایرانی - یعنی ۲۲ درصد کارگران باکو - به کار مشغول بودند. منابع روسی تعداد مهاجرین ایرانی را در سال ۱۲۸٤ در باکو، ٦۲ هزار نوشته اند که در سال ۱۲۹۰ تعداد آنان به ۲۰۰ هزار تن رسیده است. دفاتر گمرک در مرز آذربایجان - قفقاز نشان می دهد که در سال ۱۲۹۰ تعداد ۱۹۲۷٦۱ نفر ایرانی به قفقاز رفته و در همان سال ۱٦۰۲۱۱ نفر به ایران بازگشته اند. عدهٔ قابل توجهی از کارگران و دهقانان ایرانی به ترکستان روس نیز می رفتند. البته آمار حقیقی بیش از این ارقام است زیرا این تعداد مربوط به کسانی ست که با صدور گذرنامه به قفقاز می رفته و یا از آن جا باز می گشته اند. برای تفصیل بیشتر رک. دکتر شاپور رواسانی، نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و اولین جمهوری شورایی در ایران، تهران ۱۳٦۳، ص ٥۱-٥٦.

به این موضوع باید توجه کرد که همهٔ تعرفه ها و گذرنامه ها از ایران برای «قفقاز» صادر می شده است نه برای «آذربایجان» یا «آذربایجان شمالی»!

٤- مشروطهٔ گیلان، از یادداشتهای رابینو، به انضمام وقایع مشهد از ۱۹۱۲، به کوشش محمد روشن، رشت.

٥- *Memoris of Prince Hamid Kadjar Son of the Last Qajar Crown Prince*, edited by Habib Ladjevardi, Iranian Oral History Project, Center for Middle Eastern Studies, Harvard University, 1996.

٦- در این قسمت در درجهٔ اول از کتاب سی و هفت سال نوشتهٔ احمد سمیعی، تهران، چاپ دوم ۱۳٦٥ استفاده کرده ام که کتابی ست معتبر، و نیز از کتاب دولتهای ایران از سید ضیاء تا بختیار - سوم اسفند ۱۲۹۹ - بیست و دوم بهمن ۱۳٥۷ - نوشتهٔ مسعود بهنود، تهران، ۱۳٦٦.

۷- سالنامهٔ پارس، سال ۱۳۲٥ شمسی، ص ۹۲-۹٤.

۸- همان، ص ۱۰٦-۱۱۰.

۹- همان، ص ۹٤-۱۰۰.

۱۰- همان، ص ۱۰۲-۱۰٦.

۱۱- از سید ضیاء تا بختیار، ص ۲٥۲.

۱۲- سالنامهٔ پارس، ص ۱۱٤-۱۱٥.

۱۳- همان، ص ۱۱٦.

۱٤- همان، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۱٥- «شعار» به نقل از ابوالحسن تفرشیان، قیام افسران خراسان، تهران، ۱۳٥۹، ص۷۷.

۱٦- از سید ضیاء تا بختیار، ص ۲٥۹-۲۸۳.

۱۷- دربارهٔ پیشه وری رک. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی...، ص ۱۲٤-۲۱٤.

۱۸- ابوالحسن تفرشیان، قیام افسران خراسان، ص ۷٤-۷٥.

۱۹- برای آگاهی از دلایل نادرست بودن این ادعا رک. عنایت الله رضا، آذربایجان و اران، انتشارات مرد امروز، آلمان، ۱۳٦۷؛ جلال متینی، «از آذربایجان تا خلیج فارس»، ایران نامه، سال ٥، شمارهٔ ۲ (زمستان ۱۳٦٥)، ص ۱۹۷-۲۳۲؛ جلال متینی، «آذربایجان کجاست؟»، ایران شناسی، سال اول، شمارهٔ ۳ (پائیز ۱۳٦۸)، ص ٤٤۳-٤٦۲.

۲۰- به نقل از عنایت الله رضا، آذربایجان و اران، ص ۲۱۷.

۲۱- همان، ص ۲۱۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۲- روزنامهٔ آذربایجان، شمارهٔ ۲۱۳ مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۹، باکو (به نقل از آذربایجان و اران، ص ۲۲۴). در همین روزنامه در شمارهٔ ۸۱ مورخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۷ و شمارهٔ ۱۸۶ مورخ ۱۹ شهریور ۱۳۲۸ نیز تلگرامهایی به همین مضمون چاپ شده است.

۲۳- برای توضیح بیشتر رک. جلال متینی، «زبان فارسی و حکومتهای ترکان...»، ایران شناسی، سال ۵، ش ۳ (پائیز ۱۳۷۲)، ص ۵۹٦-٦۲٦.

۲٤- هراچیک سیمونیان، «تقلب فراموش شده»، روزنامهٔ گراکان ترت [=روزنامهٔ ادبیات]، چهارم اوت ۱۹۸۹. به نقل از سرگی آقاجانیان، «پنجاهمین سالگرد یک تحریف فرهنگی، به مناسبت هشتصد و پنجاهمین سالگرد تولد نظامی»، ایران شناسی، سال٤، شمارهٔ ۱ (بهار ۱۳۷۱)، ص ٦٦-۷۷.

۲۵- دکتر جواد هیأت، سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، تهران، ۱۳٦۵، به نقل از سعیدی سیرجانی، «ترا که خانه»، کتاب نه بساط، چاپ امریکا، ۱۳۷۰، ص ۸۷-۹۵.

۲٦- دکتر ق. اهری، «پارسیگویی نظامی، منافی ترک بودن او نیست»، روزنامهٔ کیهان، چاپ لندن، شمارهٔ ٤۰۷. به نقل از یادداشت دکتر ناصرالدین پروین خطاب به نگارندهٔ این سطور.

۲۷- دکتر جواد هیئت، «نامه ای دربارهٔ مقالهٔ آذربایجان کجاست؟»، ایران شناسی، سال۲، ش۳ (پائیز ۱۳٦۹)، ص ٦۷۳-٦۸۷.

۲۸- عباسعلی جوادی، آذربایجان و زبان آن و اوضاع و مشکلات ترکی آذری در ایران، شرکت کتاب جهان، سری خاورمیانه، بیدمن، کالیفرنیا، ۱۳٦۷، ص۳.

۲۹- دکتر ح. نظری (غازیانی)، گماشتگیهای بدفرجام، انتشارات مرد امروز، آلمان، ۱۳۷۱، ص۱۱۱.

۳۰- ابوالحسن تفرشیان، قیام افسران خراسان، تهران ۱۳۵۹، ص ۷۱-۷۲.

۳۱- همان، ص ۷٦.

۳۲- احسان طبری، کژراهه، ص ۲۹۰ (به نقل از دکتر هوشنگ ورجاوند، «راست راهه ای بر «کژراههٔ طبری»»، مجلهٔ کاوه، چاپ آلمان، شمارهٔ ۸۰ (تابستان ۱۳٦۷)، ص ۱۲-٤٤.

۳۳- احسان طبری، کژراهه، ص ۲۹۳ (به نقل از دکتر هوشنگ ورجاوند...)

۳٤- کاوه بیات، «مسأله آذربایجان»، مجلهٔ گفتگو، فصلنامهٔ فرهنگی و اجتماعی، شمارهٔ ۱۲ (تابستان ۱۳۷۵)، تهران، ص۲۹-٤۵.

۳۵- Richard Owen, "Rise of the Southern Republics, Moscow Goes a-courting in Muslim Coucasia", *The Times*, London, November 29, 1982, p. 6.

۳٦- رک. مصاحبهٔ ژیرینوسکی با روزنامهٔ الحیاة، چاپ لندن، در زیر عنوان «ولادیمیر ژیرینوسکی: پروازی به سوی آبهای گرم»، ترجمهٔ علیرضا نوری زاده، مجلهٔ روزگار نو، دفتر ٤ سال ۱۳، شمارهٔ مسلسل ۱٤۸ (خرداد ۱۳۷۳).